

از افرادی که خود را با فاصله‌ای از ساختار حکومتی تعریف می‌کنند و به لحاظ مبنایی با حکومت مشکلی ندارند، کسانی که در حکومت خواستار تغییرهایی هستند و کسانی که اصلاً حکومت را قبول ندارند. در ادامه سعی داریم با بررسی برخی ویژگی‌های اصلی این گروه‌ها، آن‌ها و نسبتشان را با انقلاب اسلامی بیشتر و بهتر بشناسیم.

چپ‌گرایان

از گروه‌های قدیمی و پرسروصدا در تاریخ ایران گروه‌های چپ‌گرا هستند. ایرانیان نخستین بار در تب و تاب مشروطیت و تحت تأثیر جریان‌های فکری قفقاز با اندیشه سوسیالیستی آشنا شدند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیروزی مارکسیسم در روسیه (شوروی) طرفداری از این نظریه در ایران گسترش یافت. به علت ارتباط با شوروی، تفسیرهای خشن، انقلابی، ضد مذهبی و غیردموکراتیک متفکرین روس بخصوص لنین و استالین در ایران پررنگ شد. در دوران رضا شاه دکتر تقی ارانی با ارتباط با حزب کمونیست شوروی اقدام به احیای حزب کمونیست ایران و نشر کتاب کرد. اولین تشکل مارکسیستی در ۱۲۹۸ شمسی در انزلی به نام حزب کمونیست ایران شکل گرفت در کنار آن حزبی به نام «حزب سوسیال دموکرات ایران» یا «حزب عدالت» نیز تشکیل شد. این احزاب به خاطر آمد و رفت عده‌ای از ایرانیان شاغل در باکوی تبریز بود. عده‌ای از این چپ‌گراها مدتی بعد با نهضت جنگل متحد شدند اما رفتار ضد مذهبی آن‌ها باعث اختلاف و شکست نهضت جنگل و خودشان شد. گروه تقی ارانی معروف به ۵۳ نفر هم در دوره رضاخان تشکیل شد که دستگیر شدند؛ ارانی در زندان مرد ولی برخی پس از سقوط رضاشاه آزاد شدند. در مهر ماه ۱۳۲۰ نیز حزب توده با موافقت و همکاری شوروی و رهبری ایرج اسکندری تشکیل شد.

شکل‌گیری و فراز و فرود این گروه‌ها تا بعد از انقلاب ادامه پیدا کرد، زمانی با اسم حزب توده، زمانی حزب دموکرات؛ گاهی در تبریز، گاهی در کردستان و گاهی در تهران. جریان چپ‌گرایی به لحاظ پرمطراق بودن و پر اسم و رسم بودن - که آن‌هم دلایلی دارد - حائز اهمیت است و سابقه‌ای طولانی در کار تشکیلاتی دارد، اما هیچ‌گاه نتوانست عمق زیادی پیدا کند. یکی از دلایل پرسروصدا شدن این جریان آن است که به یکی از قدرت‌های بزرگ جهان معاصر یعنی نظام شوروی متصل بوده است. گرچه حضور آنان در صحنه‌ی سیاسی به سیاست‌های شوروی نیز وابسته بود. یعنی وقتی ارتباط شوروی با ایران خوب بود، حضورشان کم‌رنگ‌تر و وقتی رابطه‌ی ایران و شوروی دچار بحران می‌شد، علم انقلابی‌گری آنان بلند می‌شد و لذا بسیار قابل معامله بودند.

دلیل دیگر تلاش برای به دست گرفتن علم تحول‌خواهی و انقلابی‌گری در جهان است. نکته‌ی ظریف آنکه خود رژیم پهلوی هم در این بوق می‌دمید. پهلوی برای نادیده گرفتن، کوچک شمردن و تحقیر جریانات اسلام‌خواهی می‌خواست و انمود کند مخالفان ما این‌ها هستند، چراکه هم خیلی در دست بودند و می‌شد با آن‌ها معامله کرد و هم تعمق استراتژیک جریان اسلام‌گرایی را نداشتند و در ضمن در فضای عمومی مردم منفور بودند. حتی رژیم پهلوی گاه اسلام‌گرایان را هم با برچسب چپ‌گرایی متهم می‌کرد. اصطلاحات ارتجاع سرخ و ارتجاع سیاه یادآور همین رویکردهاست.

حزب توده سمبل جریان چپ‌گرا در ایران است، اما علی‌رغم سروصدای بسیار زیادش این حزب پا نمی‌گیرد و مهم‌ترین دلیل آن هم انکار خدا توسط ایشان است. این چالش تا آنجا ادامه

انقلابی از جنس مردم

دکتر محمد طیب صحرايي | مروری بر گروه‌های فعال در نهضت انقلاب اسلامی

غفلت از لایه‌های اصلی و اثرگذار انقلاب یعنی لایه‌های درونی مردم می‌تواند یکی از آسیب‌ها و آفت‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی باشد. به عبارت دیگر ممکن است گروهی به علت پررنگ شدن نام آن در مطبوعات، رسانه‌ها و گفتگوهای سیاسی در ذهن بسیار بزرگ جلوه کند، در حالی که اثرگذاری نهایی اندکی در انقلاب داشته باشد. بنابراین باید توجه داشت که اگر در بحث از انقلاب به بررسی گروه‌ها می‌پردازیم، مقصود این نیست که انقلاب کار این گروه‌هاست، بلکه می‌گوییم بعضی از گروه‌ها نماینده طیف‌هایی از درون مایه‌های مردم هستند، همین و پس. انقلاب اسلامی یک انقلاب طبقاتی، گروهی، سیاسی، صنفی یا امثال این‌ها نیست، بلکه - با دلایل مستند - یک انقلاب کاملاً دینی و مردمی است. به علاوه انقلاب ما برآیندی از تمام جامعه است، نه انقلابی که از مرکز به سایر نقاط تسری پیدا کرده باشد، در حالی که در بسیاری انقلاب‌ها چنین نبوده‌اند.

با این مقدمه باید دانست که در دوره‌ی پهلوی از چند گروه شاخص می‌توان نام برد. یک گروه از اثرگذاران سیاسی و اجتماعی داخل کشور، گروه سلطنت و حواشی آن هستند که طبیعتاً مخالف انقلاب بودند. گروه‌های دیگر را باید در یک طیف در نظر آورد اما در یک کلام می‌توان آن‌ها را غیر همراهان با فضای موجود قبل از انقلاب معرفی کرد. این گروه‌ها عبارتند

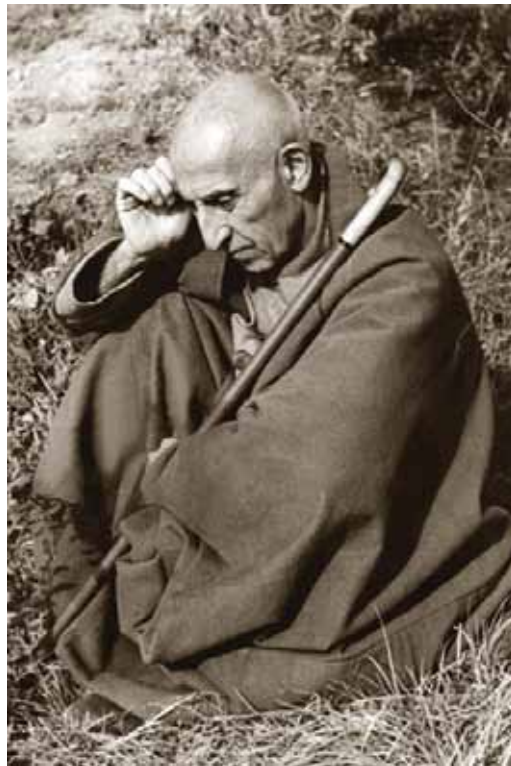
تا نوک پا غربی شویم» معتقدند. از طرف دیگر افرادی هم هستند که به هر حال متأثر از غرب‌اند و آن را پذیرفته‌اند، اما اهل دیانت و عرف ایرانی هستند.

رگه‌های این نگاه به‌طور روشن از دوره قاجاریه شکل می‌گیرد اما در دوره پهلوی به یک مجموعه‌ی منسجم تبدیل می‌شود. بسیاری از افراد این جریان با حکومت تعامل داشتند. این‌ها کسانی بودند که با اصل و اساس حکومت پهلوی هیچ مشکلی نداشتند، لیکن می‌خواستند یک نظام پادشاهی به سبک برخی کشورهای اروپایی ایجاد شود. اما جریانی که ما امروزه به‌طور خاص به نام ملی‌گرایی می‌شناسیم چگونه ایجاد شد؟ در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی (سال ۱۳۲۸) وزیر دربار وقت هژیر - در انتخابات دخالت‌ها و تقلب‌هایی می‌کند. این جریان در اعتراض به دخالت‌های هژیر در کاخ پادشاه تحصن می‌کند و رهبری آن‌ها را دکتر مصدق به عهده دارد. این اعتراض نتیجه‌ای ندارد، اما در تاریخ یک آبان ۱۳۲۸ گروه معترض در منزل دکتر مصدق دور هم جمع می‌شوند و هسته‌ی اولیه‌ی جبهه‌ی ملی ایران را شکل می‌دهند. یعنی جریانی که ما تحت عنوان ملی‌گرایی مشخص و متمرکز می‌شناسیم از این جا کلید می‌خورد و جبهه‌ی ملی ایران به رهبری دکتر مصدق شکل می‌گیرد. یعنی گروه تحصیل‌کرده‌های خارج که با اصل حکومت هم مشکلی ندارند، جبهه‌ی ملی را درون خود سامان می‌دهند. جبهه‌ی ملی شکل می‌گیرد و به نخست‌وزیری دکتر مصدق منتهی می‌شود.

نکته‌ای که باید در مورد شکل‌گیری جبهه‌ی ملی مورد توجه قرار گیرد، آن است که روی کار آمدن دکتر مصدق و همراهانش مدیون جریان اسلام‌گرایی است. دکتر مصدق و همراهانش در جلسه‌ای با شهید نواب صفوی با هم قراری می‌گذارند. شهید نواب می‌گوید ما حاضریم کاری کنیم که انتخابات مجددی صورت بگیرد به شرطی که اگر شما دولت را به دست گرفتید برای تعالیم اسلام کار کنید. آن‌ها موافقت می‌کنند. گروه فدائیان اسلام هژیر را ترور می‌کنند، انتخابات تکرار می‌شود و دکتر مصدق وارد مجلس می‌شود. اما متأسفانه در دوره‌ی حکومت دکتر مصدق شهید نواب حدود بیست ماه در زندان است! و این نشان می‌دهد که ملی‌گرایی با تفکرات مذهبی همراهی نمی‌کند.

به محض شکل‌گیری جبهه‌ی ملی، اختلافات درونی آن هم شکل می‌گیرد، زیرا این گروه با یکدیگر اتحاد مبنایی و استراتژیک ندارند، بلکه یک دشمن مشترک آن‌ها را دور هم جمع کرده است. از درون این گروه کسانی هستند که بعدها با حکومت مصدق دچار مشکل می‌شوند و به تدریج فاصله‌ی آن‌ها زیاد می‌شود. پس از شکل‌گیری ایده‌ی ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق با کودتای ۲۸ مرداد جبهه‌ی ملی اول از هم می‌پاشد و چند سال بعد در اواخر سال‌های دهه‌ی ۳۰ جبهه‌ی ملی دوم شکل می‌گیرد.

در جبهه‌ی دوم، دکتر مصدق که به‌عنوان پدر معنوی این جریان شناخته می‌شد، حضور ندارد و برخی افراد از همان ابتدا جلوی هم صف می‌کشند. جبهه ملی دوم بسیار ناتوان است، مثلاً در حادثه‌ای مثل ۱۵ خرداد ۴۲ حتی یک بیانیه هم نمی‌دهد. البته درون جبهه‌ی ملی کسانی مثل مرحوم مهندس بازرگان هم هستند که متدین‌اند. جبهه ملی دوم تا بعد از ۱۵ خرداد ادامه حیات می‌دهد و گرچه برخی از جبهه ملی سوم نام می‌برند، بعد از این عملاً جبهه ملی سومی نداریم. بعد از این به تشویق عده‌ای از افراد درون جبهه انشعاب جدیدی شکل می‌گیرد تا هم منسجم‌تر باشد و هم اجمالاً گرایش‌های اسلامی را بیشتر نشان دهند. نام این مجموعه‌ی جدید نهضت آزادی ایران است. نهضت آزادی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ از درون جبهه‌ی ملی برآمد و توسط



می‌یابد که حزب توده در دهه‌ی ۲۰ اعلام می‌کند ما یک حزب سیاسی هستیم و با افکار ایدئولوژیک چپ‌گرایان خارج از ایران کاری نداریم، یعنی ما خدا را رد نمی‌کنیم. و جالب است که در دهه‌ی ۲۰ برای مراسم سالگرد تقی ارانی رهبر معروف حزب، برای سخنرانی از یک روحانی دعوت می‌شود. آنان حتی در مواردی می‌خواستند بین تفکرات سوسیالیستی و اسلام گره بزنند که نتوانستند.

حزب توده در جریان رفراندوم انقلاب اسلامی رسماً اعلام می‌کند که ما به جمهوری اسلامی رای مثبت می‌دهیم. دلیل این موضع آن است که این جریان، علی‌رغم سروصدای زیاد، خود می‌دانست که کف‌هایش چقدر وزن دارد. به‌عنوان نمونه، در ماجرای سیاهکل این‌ها به جنگل می‌روند و پاسگاهی را می‌گیرند تا به خیال خود نقش کسانی مانند چگوارا و فیدل کاسترو را بازی کنند، اما جالب این است که مردم منطقه آن‌ها را لو می‌دهند و رژیم آن‌ها را سرکوب می‌کند. مردم می‌گفتند ما پهلوی را قبول نداریم ولی شما را هم قبول نداریم!

ملی‌گرایان

جریان ملی‌گرایی طیفی از گروه‌ها با ادبیات دینی تا ادبیات غرب‌گرایی بیمار را شامل می‌شود. بعد از گسترش ارتباطاتی خارجی و به‌طور خاص بعد از جنگ‌های ایران و روس، تحولات دنیای جدید بیشتر در کشور مشاهده شد. فرآورده‌های صنعتی مدرن و بعد افکار آن به تدریج وارد شدند و گروهی را جذب کردند. با بازگشت دانشجویان تحصیل کرده در خارج از کشور، هسته‌ای از این افراد در قالب یک طیف شکل می‌گیرد. برخی مرعوب‌شده‌هایی هستند که می‌گویند همه چیز در غرب است! ما باید مثل آن‌ها باشیم و به جمله‌ی معروف «ما باید از فرق سر

دو نگاه

پهلوی برای نادیده گرفتن، کوچک شمردن و تحقیر جریانات اسلام‌خواهی می‌خواست و اتمود کند مخالفان ما این‌ها هستند، چراکه هم خیلی در دست بودند و می‌شد با آن‌ها معامله کرد و هم تعمیق استراتژیک جریان اسلام‌گرایی را نداشتند و در ضمن در فضای عمومی مردم منفور بودند



دو نگاه

دکتر مصدق و همراهانش در جلسه‌ای با شهید نواب صفوی با هم قراری می‌گذارند. شهید نواب می‌گوید ما حاضریم کاری کنیم که انتخابات مجددی صورت بگیرد به شرطی که اگر شما دولت را به دست گرفتید برای تعالیم اسلام کار کنید. آن‌ها موافقت می‌کنند. گروه فدائیان اسلام هژیر را ترور می‌کنند، انتخابات تکرار می‌شود و دکتر مصدق وارد مجلس می‌شود.

می‌روند: آیت‌الله حجت، آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله صدر. در این فضا جریان شیعی نیاز به یک رهبری متحد و منسجم دارد و امام ایده‌ی ولایت فقیه را از همان مقطع و حتی قبل از آن به‌طور جدی مورد نظر داشته‌اند. در ۱۳۲۳ امام (ره) کتاب کشف‌الاسرار را می‌نویسند و در آنجا مشخصاً ایده‌ی ولایت فقیه را ذکر کرده و اشاره می‌کنند که علمای شیعه پادشاهی را قبول ندارند. ایشان در سال ۲۳ در میان سخنانشان در نهایت شجاعت به صراحت اعلام می‌کنند که این آقا (رضاخان) چپاولچی و بی‌سواد و چه‌وچه است، این نمی‌تواند برای ما اولوالامر باشد و ما تا وقتی که امکان جایگزینی برایش نداشته باشیم، این را تحمل می‌کنیم.

پس از وفات این سه مرجع حضرت امام و گروهی از علما برای ایجاد تمرکز خواستار حضور آیت‌الله بروجردی در حوزه علمیه قم می‌شوند. تا حدود سال ۱۳۴۰ مرجعیت شیعه در فضای حوزه علمیه قم به تدریج قدرتمندتر شده و جریان اسلام‌گرایی نضج می‌یابد.

با ورود آیت‌الله بروجردی به قم و تا زمان حیات ایشان حضرت امام نظر سیاسی خود را به شکل صریح ارائه نمی‌دهند. اما پس از سال ۱۳۴۰ دو اتفاق مهم رخ می‌دهد: رحلت آیت‌الله بروجردی و رحلت آیت‌الله کاشانی. یعنی یک وزنه‌ی مرجعیت و یک وزنه‌ی سیاسی از جهان تشیع کم می‌شود و فضای حوزه‌ی مرجعیت تغییراتی می‌کند. رژیم شاه هم که بنایش بر این است که نشان دهد در داخل ایران عالم بزرگی وجود ندارد و علما همه در نجف‌اند، تلگراف تسلیتی برای آیت‌الله حکیم در نجف می‌فرستد. اما با وقوع حوادثی مانند انقلاب شاه و ملت، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ۱۵ خرداد، جامعه حرف‌های جدیدی را پررنگ‌تر می‌شوند. چپ‌گرایان می‌گفتند اگر قرار باشد انقلابی رخ دهد ما اول و آخرش هستیم. ملی‌گراها می‌گفتند اصلاً ملت‌خواهی مربوط به ماست. اما انقلاب از حوزه‌ی روحانیت اصیل برخاست. این نکات، هم مردم را تکان داد و هم

افرادی چون مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطایی، رحیم عطایی، حسن نزیه، عباس سمیعی و آیت‌الله طالقانی تأسیس شد. البته باید به این نکته توجه داشت که نهضت آزادی ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ بسیار متفاوت از نهضت آزادی امروز است. در این سال‌ها نهضت آزادی به حمایت از حضرت امام (ره) پیانیه‌هایی می‌دهند. این بیانیه‌ها آن قدر بر رژیم گران می‌آید که آنان را محکوم به زندان می‌کند.

اسلام‌گرایان

این گروه که بیشترین نزدیکی را به ریشه‌های مردمی داخل کشور دارند و پررنگ‌ترین، ماندگارترین، باسابقه‌ترین و ریشه‌دارترین جریان داخل کشور است، تحت عنوان تفکر بومی اسلامی، اسلام‌گرایی، ادبیات شیعی و مانند آن شناخته می‌شوند. این جریان به‌طور خاص از دوره‌ی صفویه با ادبیات شیعی در کشور ما استقرار پررنگ‌تری می‌یابد. علمای معروف دوره‌ی صفویه جزء این گروه هستند. در دوره‌ی قاجاریه و اواخر آن فاصله‌ی علما از حکومت زیاد می‌شود و قضیه تنباکو و مشروطه و امثال این‌ها پیش می‌آید. مرحوم مدرس در اواخر دوره‌ی قاجار و اوایل روی کار آمدن دوره‌ی پهلوی نماد این نوع نگاه است. البته قاطبه‌ی مردم هم اسلام را می‌خواهند. این امر نشان می‌دهد که جریان اسلام‌گرایی جریان لایه‌ی عمومی مردم است، اما ما به‌طور خاص این جریان را در حوزه‌ی علمیه دنبال می‌کنیم.

حضرت امام در سال ۱۲۸۱ یعنی چهار سال قبل از امضای فرمان مشروطه و در دوران بی‌سامانی و بی‌نظمی‌های کشور، بی‌عرضگی پادشاهان و دخالت‌های خارجی متولد می‌شوند. امام در خاطرات خود اشاره می‌کند من نوجوان بودم که روی برج و بارو کشیک می‌دادم و اسلحه به دستم بود! ایشان در سال ۱۳۰۰ مقارن با تشکیل حوزه علمیه قم وارد این حوزه می‌شوند. در اواسط دهه‌ی ۱۳۲۰ سه نفر از مراجع بزرگ شیعه از دنیا

در درون گروه‌های سیاسی خلاهای ایدئولوژیکی شکل گرفت. مثلاً از درون نهضت آزادی که خود جبهه‌ی ملی را متهم به رخنوت کرده بود، عده‌ای از دانشجویان گفتند نهضت آزادی هم آن‌طوری که باید کار نمی‌کند. عده‌ای از دانشجویان جوان عضو شاخه‌ی نهضت آزادی دور هم نشستند و مطالعاتی را شکل دادند، تا حرف جدیدی بیاورند و به این ترتیب هسته‌ی مرکزی و اولیه‌ی سازمان مجاهدین خلق شکل گرفت. اما اشتباه آنان این بود که التقاطی کار کردند، یعنی در کنار قرآن و نهج‌البلاغه کتاب‌های مارکسیستی را هم می‌خواندند و معتقد بودند این‌ها را باید با هم تلفیق کرد.

▣ مبارزات مسلحانه و رشد گروه‌های مبارزاتی

بعد از ۱۵ خرداد در جریان‌های چپ‌گرا، سخن از نظامی‌گری پررنگ‌تر شد و این منشأ سازمان چریک‌های فدایی خلق و امثال آن بود. درون جریان اسلام‌گرا نیز ادبیات مبارزه پررنگ‌تر شد. پیش از سال ۴۲ گروه‌هایی با نگاه‌های کاملاً مذهبی مانند مؤتلفه تشکیل شده بود. شهید بخارایی و شهید هرنندی که حسنعلی منصور را به قتل رساندند از این گروه بودند. به هر حال تأثیر واقعه‌ی ۱۵ خرداد به رهبری حضرت امام، تغییر ضریب حرکت در گروه‌های سیاسی بود. بعضی از گروه‌ها به سمت حرکت‌های نظامی و برخی به سمت کارهای علمی و فرهنگی متمایل شدند. به هر حال دهه‌ی ۴۰ دهه‌ی شکل‌گیری هسته‌های مبارزاتی است. این جنبش‌ها در سال ۱۳۵۰ به اوج می‌رسد. سال ۵۰ سالی است که شاه اعلام می‌کند، می‌خواهد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برگزار کند و گروه‌های مخالف هم بنایشان را بر

این گذاشتند که نگذارند این برنامه به مذاق شاه خوش بیاید. لذا فعالیت سازمان مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق و گروه‌های اسلام‌گرا در سال ۵۰ پررنگ‌تر شد. حضرت امام به‌طور مشخص حرکت نظامی را تأیید نکردند. در خاطرات افرادی مثل آقای عسگرآولادی هست که از طرف مؤتلفه خدمت ایشان رسیدند که آقا! ما مبارزه مسلحانه بکنیم یا نه، امام فرمودند نه و مبنایی هم بر این فرمایش‌شان داشتند. یک این‌که اگر کار مسلحانه پررنگ، شود رژیم بهانه‌هایی به دست می‌آورد که فشارش را بر مردم بیشتر کند. دوم این‌که اگر شما کسی را هم بکشید فایده‌ای ندارد، چون فرد دیگری جایگزینش می‌شود. مردم باید به‌صورت عمومی سطح درخواست و فهم‌شان بالا بیاید تا تغییر اساسی ایجاد شود. نهایت این‌که می‌گفتند اگر هم کار مسلحانه‌ای می‌خواهد بشود باید خود شاه، هدف قرار گیرد و گر نه بقیه مه‌راند و عوض می‌شوند. در این مقطع زمانی همراهی بیشتر مردم با جریان اسلام‌گرا (در مقابل چپ‌گرایان و

ملی‌گراها) مشهود است و در دوره‌ای که حضرت امام در تبعید هستند گروه‌ها کم‌کم اهمیت و جایگاه سخنان ایشان را بیشتر درک می‌کنند. در سال ۵۷ آقای کریم سننجابی رهبر جبهه ملی می‌خواهد به دیدار حضرت امام برود، هر دو به ظاهر مخالف یک حکومت هستند، دو نفر که هنوز هیچ‌کدامشان پیروز نشده‌اند، ادعاهایی هم دارند، اما یک نفر برای دیگری شرط می‌گذارد و آن نفر دوم چون می‌فهمد، وزنش چقدر است شرط را می‌پذیرد. حضرت امام به آقای سننجابی می‌گویند که اگر می‌خواهید به دیدن من بیایید شرطش این است که رسماً اعلام کنید که دیگر رژیم سلطنتی را قبول ندارید و ایشان می‌پذیرد و اعلام می‌کند. یا به طریق مشابه چپ‌گراها بعد از پیروزی انقلاب اعلام می‌کنند که ما به جمهوری اسلامی رأی می‌دهیم، چراکه فهمیده‌اند مردم معتقدند و انقلاب «اسلامی» را می‌خواهند.

جریان دیگری که لازم است در این‌جا مورد توجه قرار گیرند، گروه‌های التقاطی هستند:

گروه‌هایی که نه رسماً چپ‌گرا بودند و نه می‌شود آنان را اسلام‌گرا نامید. گروه فرقان یک گروه کاملاً انحرافی از این دسته است که خود را از درون جریان اسلام‌گرایی معرفی می‌کرد. رهبر این گروه که از درون فضای به‌هم ریخته و آشفتگی سال‌های دهه ۵۰ شکل می‌گیرد، شخصی است بسیار کم‌سواد به اسم اکبر گودرزی که مدت کوتاهی در حوزه علمیه بوده است. این گروه بسیار فعال و پرکار است و در آستانه‌ی انقلاب معروف می‌شوند. بعد از شلوغی‌های انقلاب اسلحه به دست می‌گیرند و در ترورهای بعد از انقلاب خود را نشان می‌دهند و رسماً با حکومت جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند. ترور شخصیت‌هایی مانند شهید مفتح، شهید

مطهری و شهید سپهبد قرنی کار گروه فرقان بود. تفکر این گروه کاملاً شبیه خوارج بود اما در عین حال خود را دنباله‌روان تفکر دکتر شریعتی معرفی می‌کردند: متأثر از بحث شیعه‌ی علوی و شیعه‌ی صفوی. به این شکل گروه فرقان از کسانی مثل شهید مطهری با عنوان ائمه‌ی کفر! نام می‌برند.

به این ترتیب روشن شد که سهم تأثیر همه‌ی گروه‌ها در جریان انقلاب با هم برابر نیست. در قضایای قبل از انقلاب گروه‌هایی را داشته‌ایم که اعضای آن‌ها به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد ولی اعلامیه می‌دادند، اسم‌شان مطرح می‌شده و ما هم اکنون آن‌ها را به‌عنوان یک گروه می‌شناسیم. اما تنها تعداد شهدای جریان اسلام‌گرا صدها برابر تعداد اعضای گروه‌های دیگر است.

▣ انقلاب «اسلامی»

مبنای تحلیل انقلاب و هر تغییر و تحول عمیق در جامعه باید هویت آن جامعه باشد، نه ظواهر آن. هویت مردم ما دو رکن



▣ دو نگاه

از ارکان اساسی هویت ایرانیان که ریشه در عمق وجود ایشان دارد و طی گذشت قرنهای متمادی و به‌صورت تدریجی ایجاد شده است رکن اسلامیت است. اسلام‌گرایی با ارزشها و گرایش‌های شیعی یکی از ویژگی‌های یک ایرانی نوعی امروز می‌تواند در نظر گرفته شود و می‌توان گفت حتی غیر شیعیان و غیر مسلمانان ایرانی نیز خواسته یا ناخواسته متأثر از این ارزش‌ها و روش‌ها شده‌اند

اساسی داشت: ایرانیت و اسلامیت.

در عرصه‌ی سیاسی در قرون اخیر که ایران به اشکال مختلف در معرض تهاجمات خارجی قرار داشته و علاوه بر استبداد، زخم خوردگی استعمارگران نیز بوده مصلحانی ظهور کرده‌اند و برخی از ایشان همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی گستره‌ی اثرگذاری خود را فراتر از مرزهای ایران نیز تعریف کرده‌اند. با مفروض گرفتن هویت تعالی‌جو، استقلال طلب، آزادی‌خواه و اسلام‌مدار ایرانیان در طی حدود دو قرن اخیر مردم ایران ضربات متعدد و سهمگین هویتی را متحمل شده‌اند و شکست‌های مختلفی را تجربه کرده‌اند. پس از دوران انسجام و بالندگی اولیه در حکومت صفویان، هرج و مرج‌های متعدد داخلی و برادرکشی‌های درونی، بی‌لیاقتی‌های مکرر سلاطین و نخبگان سیاسی و اجتماعی ایرانی، شکست‌های سنگین نظامی و سیاسی در برابر بیگانگان و شاید از همه مهم‌تر احساس ضعف و خود کم‌بینی در برابر تمدن انسان‌مدار غرب و مظاهر تهاجمی (هژمونیک) آن، همگی منجر به یک تشنگی عمیق تاریخی و اجتماعی برای نجات از وضع مذکور نزد ایرانیان شد. سراب حکومت رضاخانی و عوام‌فریبی‌های اولیه حکومت پهلوی نیز به حکومت‌های کودتایی و سرنگون‌سازی حکومت‌های ملی و ضد استعماری و حتی تصویب رسمی قانون کاپیتولاسیون در دوره پهلوی دوم منتهی شد و جایگاه بین‌المللی ایران نیز در حد و اندازه‌ی یک حکومت دست‌نشانده و اقماری برای قدرت‌های برتر غربی تعریف گردید. اشغال‌های مفتضحانه کشور در جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم و از دست دادن سرزمین‌های طلایی و مهمی مانند بحرین در زمان کوتاهی پیش از انقلاب اسلامی خود مقوله‌ای است مفصل که در این مقاله نمی‌گنجد.

یکی از بارزترین و مهم‌ترین ابعاد رهبری و شخصیت حضرت امام خلق یک فرهنگ و گفتمان فعال و مؤثر (هژمونیک) با کلیدواژه‌هایی مانند «هستیم» و «می‌توانیم» در میان ایرانیان است. «از جمله کارهایی که رهبران بزرگ ما و بالخصوص رهبر بزرگ فعلی ما حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در این سال‌ها انجام دادند این بود که این خودباختگی را از مردم ما گرفتند و مردم ما را به آن خود واقعی و به آن روح جمعی مؤمن ساختند. بزرگترین هدیه‌ای که یک رهبر به ملتش می‌تواند بدهد ایمان به خود است. یعنی آن ملت را به خودش مؤمن کند. یک رهبر ممکن است هدیه‌ای که به مردمش می‌دهد هدیه‌ای مادی باشد. فرض کنید یکی از منابع مادی را که دشمن می‌برده است بگیرد و به ملت پس بدهد. ممکن است هدیه‌ای سیاسی باشد. استقلال سیاسی به ملت خودش بدهد. ولی این‌ها آن قدر مهم نیست که هدیه‌ای که رهبر به ملتش می‌دهد این باشد که این ملت را به خودش مؤمن و معتقد کند که بگوید من نباید زیر بار دشمن بروم زیر بار استبداد بروم، زیر بار استعمار بروم، من از خودم تاریخ دارم، از خودم فرهنگ دارم، من هیچ احتیاجی ندارم که از غرب الگو بگیرم».

در چنین شرایطی است که می‌توان گفت حتی با یک نگاه صرفاً ملی و غیر دینی شخصیت و سیره‌ی امام خمینی (ره) پاسخی دقیق و صحیح به مطالبات به حق تاریخی و اجتماعی مردم ایران است و به دنبال آن انقلاب اسلامی یک شکوفایی هویتی برای ایرانیان است.

از ارکان اساسی هویت ایرانیان که ریشه در عمق وجود ایشان دارد و طی گذشت قرن‌های متمادی و به‌صورت تدریجی ایجاد شده است رکن اسلامیت است. اسلام‌گرایی با ارزشها و

گرایش‌های شیعی یکی از ویژگی‌های یک ایرانی نوعی امروز می‌تواند در نظر گرفته شود و می‌توان گفت حتی غیر شیعیان و غیر مسلمانان ایرانی نیز خواسته یا ناخواسته متأثر از این ارزش‌ها و روش‌ها شده‌اند.

بسا مفروض گرفتن این ویژگی ایرانیان، پرداختن به جایگاه امام خمینی از نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر قابل توجه خواهد بود.

الف- امام از نگاه فردی اسلامی

اسلام در سه ساحت اندیشه، گرایش و رفتار، مخاطبان خود را به راه سعادت و تکامل هدایت می‌کند.

۱- در ساحت اندیشه، اسلام به یک مسلمان می‌آموزد که فرد برای دستیابی به تفکری سالم و هدایتگر باید با استفاده از عقل و اختیار خود حرکت کند و در این مسیر دائماً باید با عالم محسوب شود یا متعلم و به عبارت دیگر در این زمینه یا امام باشد یا مأموم. در نگاه اسلامی یک مسلمان مطلوب و کوشا نمی‌تواند فسارغ از رابطه‌ی مذکور زندگی کند و این زنجیره بر اساس وحی الهی از مقام نبوت شروع شده و پس از جایگاه امامت به علمای متخصص متعهد در حوزه‌ی تفکر دینی راه یافته و نهایتاً عموم مسلمانان رادر بر می‌گیرد. خداوند تعالی به یک مسلمان دستور داده است که آنچه را در این راه نمی‌داند از اهل آن بپرسد. فاستلوا اهل الذکر ان کتمنا لا تعلمون^۱ و در روایات متعدد از پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، مسلمانان در صورت عدم دسترسی به حضرات معصومین به بهره‌گیری از علمای عامل اسلامی ارجاع داده شده‌اند.

۲- در ساحت گرایش و علاقمندی نیز جامعه‌ی ایمانی باید مملو از ولای محبت و ولای امامت باشد به این معنی که انسان مسلمان علاوه بر دارا بودن محبت به همه مؤمنان باید بر اساس مراتب ایمان و هدایت افراد، دارای محبت ویژه و وافر به ایشان باشد که این زنجیره‌ی محبت نیز از پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام آغاز شده و به علماء راستین امت اسلامی منتقل می‌شود.^۲ این ولای و محبت، مقدمه ضروری همراهی و اطاعت مشتاقانه در راه کمال و سعادت انسانی است

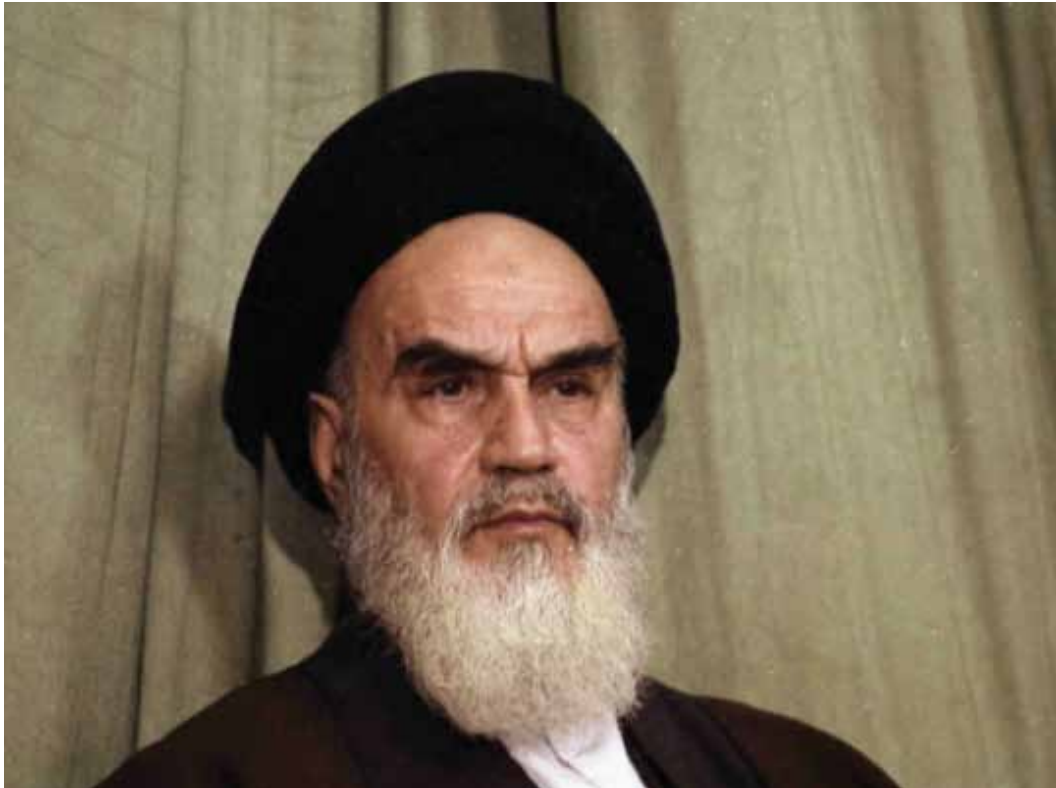
۳- ثمره‌ی دو مرحله‌ی پیشین در رفتار یک مسلمان مؤمن خودنمایی خواهد کرد. به گونه‌ای که زندگی عملی مسلمانان باید نشانگر عقاید و گرایش‌های ایشان باشد و صرف دارا بودن عقیده و گرایش نیکو بدون رفتار صحیح در ادبیات دینی قابل پذیرش نخواهد بود. در این خصوص اگر چه در نگاه شیعی تقلید از مجتهد زنده مورد نظر قرار دارد اما استفاده از آراء بزرگان فقهی و علمی پس از مرگ ایشان مسئله‌ای کاملاً بدیهی و متداول است و نمونه‌های پرشماری دارد. در این خصوص حضرت امام به‌عنوان یک متفکر و فقیه نادرالوجود شیعی با توجه به تبحر در گستره‌ی علوم مختلف اسلامی از معقول و منقول برای یک انسان مسلمان و حقیقت‌جو همواره یک مرجع مهم و قابل توصیه خواهند بود که تفکر و سیره‌ی عملی ایشان مورد درس‌آموزی قرار گیرد.

ب) امام از نگاه جمعی اسلامی

جامعیت و خاتمیت دین مبین اسلام ترسیم‌کننده‌ی نوع خاصی از زندگی اجتماعی و نفی‌کننده‌ی انواع پراکنده و مشتت دیگر اجتماع‌های بشری و غیر هدفمند است. زندگی اجتماعی مسلمانان باید در کنار فراهم آوردن امکانات و مواهب مادی زندگی متضمن هدایت اعضای خود به سوی هدف والای خلقت یعنی عبودیت و بندگی خداوند و نهایتاً خداگونگی باشد و تنها این راه به سعادت عمومی منجر خواهد شد. حضرت امام در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید: نسبت آیات اجتماعی قرآن به آیات فردی آن از صد به یک هم بیشتر است

دو نگاه

اگر در بحث از انقلاب به بررسی گروه‌ها می‌پردازیم، مقصود این نیست که انقلاب کار این گروه‌هاست، بلکه می‌گوییم بعضی از گروه‌ها نماینده طیف‌هایی از درون‌مایه‌های مردم هستند. انقلاب اسلامی یک انقلاب طبقاتی، گروهی، سیاسی، صنفی یا امثال این‌ها نیست، بلکه یک انقلاب کاملاً دینی و مردمی است. انقلاب ما برآیندی از تمام جامعه است، نه انقلابی که از مرکز به سایر نقاط تسری پیدا کرده باشد، در حالی که در بسیاری انقلاب‌ها چنین نبوده‌اند



و این را که امروزه گروهی از مسلمانان تعالیم اسلام را بیشتر در حوزه مسایل فردی می‌دانند ناشی از نوعی اشتباه در برداشت یا انحراف معرفی کنند.

در زندگی اجتماعی اسلامی پذیرش هر حکومت غیر از حکومت تأیید شده براساس سلسله مراتب دینی که همان حکومت الهی است، پیروی از طاغوت خواهد بود و در این زمینه تفاوتی میان انواع مختلف آن اعم از فردگرا یا جمع‌گرا وجود ندارد. قرآن کریم ایمان واقعی را در گرو پذیرش داوطلبانه و مشتاقانه حکومت دینی معرفی فرموده است (فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم...)^۵

تشکیل چنین جامعه‌ی استوار و پویایی که صرفاً از طریق تشکیل حکومت اسلامی میسر خواهد بود از ضرورت‌های انکارناپذیر تعالیم اسلامی و مورد تأیید عقل و شرع است. با اتفاق نظر کلیه مورخان اعم از اسلامی و غیراسلامی که به وقایع صدراسلام پرداخته‌اند پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) اقدام به تشکیل حکومت نموده‌اند و حتی پس از ایشان بین تمامی امت اسلامی در خصوص اصل تشکیل حکومت اسلامی و تداوم آن هیچ‌گونه اختلاف نظری گزارش نشده است، بلکه تفاوت دیدگاه‌ها در فرع این مسئله یعنی چگونگی تشکیل و اداره‌ی آن به وجود آمده است.

چگونگی تشکیل و حدود و ثغور حکومت اسلامی از لحاظ نظری و عملی یکی از مسایل مهم تاریخ اسلامی بوده و هست و در این میان حضرت امام جزء معدود متفکران و نظریه پردازان اسلامی در عصر غیبت هستند که خود توفیق اجرای تفکر حکومت دینی را نیز یافته‌اند. امام در دوران پیش از مرجعیت خود و در سنین میانسالگی در نهایت شجاعت و جسارت به این

جدایی دین از سیاست اعتراض نموده و با منطقی قرآنی تبعیت از حاکمان بی‌دین را برای جامعه‌ی دینی غیر جایز و حرام معرفی کرده‌اند. ایشان در سال ۱۳۲۳ و در کتاب کشف الاسرار خود که یک سند دینی و سیاسی است می‌فرمایند: «اگر مقصود آن است که خدا اطاعت اولوالامر را واجب کرده و اولوالامر مانند رضاخان و مصطفی کمال [آتاتورک] و دیگر سلاطین هستند، اگر آنها برخلاف گفته‌ی خدا و پیغمبر چیزی گفتند ما اطاعت خدا و پیغمبر را باید بکنیم یا اطاعت اینان را؟ دست از اطاعت هر کدام برداریم خلاف گفته‌ی خدا عمل کردیم. پس تکلیف آن‌ها را که می‌خواهند به این آیه عمل کنند: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، خوب است معین کنید و اگر بگویید هرکس برخلاف گفته‌ی خدا چیزی گفت اولوالامر نیست، پس کلیه سلاطین و کلیه خلفا که برخلاف گفته‌ی خدا چیزی گفته اند لایق منصب اولوالامری به حکم عقل نیستند و فقط کسی می‌تواند اولوالامر باشد که در تمام دوره‌ی مأموریت هیچ حکمی برخلاف گفته‌ی خدا و پیغمبر نکند».

امام با تلاش دهها ساله خود ضمن برداشتن این جدایی و تقابل نظر و عمل در حوزه‌ی سیاسی و حکومتی، اندیشه و اجرای حکومت را در یک نقطه جمع نمودند و با توفیق الهی پس از ارایه یک الگوی مستحکم نظری در سیاب جامعه‌ی دین مدار و حکومت دینی، به تأسیس و مدیریت آن نیز اقدام نمودند و بنابراین ایشان در این زمینه مجدد واقعی سیره و سنت شریف نبوی و علوی بوده و نمونه‌ی کاملی از حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر امین و جانشین بودن علمای راستین پس از رسولان الهی هستند.



پیدی نوشت

- ۱- عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)
- ۲- شهید مطهری، مرتضی، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ص ۱۳۹
- ۳- نخل، ۴۳
- ۴- مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق علیه السلام، انسان بر آستان دین (خلاصه آثار شهید مطهری، دفتر سوم)، تهران، انتشارات دانشگاه، ص ۲۵۴
- ۵- نساء، ۶۵
- ۶- نساء، ۵۹